



بخش نخست

علی سلطانی

# سیمرغ در فضای فرهنگ ایران

شخصیت افسانه‌ای سیمرغ از روزگاران پیشین تا به امروز در افسانه‌ها و ادبیات فارسی جلوه‌هایی گوناگون داشته است اما بدان سان که درختی ناگهان از سویی چهره بکشد و بازتاب آن در آینه‌هایی رنگارنگ به گونه‌هایی ناهمسان رخ نماید، سیمرغ نیز چون گمانی در ژرفای بنادر انسان سرچشمه گرفته است لیکن با نیروها و احساس‌های درونی آدمیان درهم آمیخته و در فراخای اندیشه هر کس به گونه‌ای دیگر جلوه کرده است، چنان‌که سیمرغ شاهنامه فردوسی را با سیمرغ منطبق‌الطیر عطار همانندی نیست.

کلمه «سیمرغ» در اوستا بصورت «مروغوسن» (Meregho Saeno) آمده که جزء دوم آن در زبان پهلوی با اندکی تغییر به شکل «سین» و در فارسی دری با حذف «ون» (سی) خوانده شده است. مرحوم پورداوود جزء نخستین «سیمرغ‌نویس» را نیز از همین کلمه دانسته‌اند. (۱) بنابراین «سی» به معنی «شاهین» به کار رفته است اما علاوه بر آن اوصافی که در کتابهای مذهبی (اوستا یا کتاب پهلوی) زردشتی درباره «عقاب» و حتی «وارغن» آمده نیز همانندی بسیاری با حالات سیمرغ دارد.

جزء نخستین سیمرغ در اوستایی همانست که در پهلوی «(مرو)» شده و در فارسی دری بصورت «(مرغ)» تحول یافته است.

در اوستا، ابتدا سیمرغ را در «بهرام‌بشت» می‌یابیم. در بخش‌های ۱۹ تا ۲۱ بهرام یشت چنین آمده است: «بسوی او هفتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین - که شکار خود را از پایین (یعنی با چنگالها) گرفته، از بالا (یعنی با منقار) پاره می‌کند - در آمد، که در میان مرغکان تندترین است، که در میان بلند پروازان، سبک‌پروازترین است. در میان جانداران فقط اوست که خود را از تیریران می‌دهاند، او با هیچ کس دیگر، اگر چه آن تیر خوب پرتاب شده، ببرد که شهیر آراسته در هنگام سپیده دم پرواز می‌کند در طرف شب، خوراک شب جوینده در طرف صبح، خوراک صبح جوینده است، که در تنگنای کوه‌ها شهیر می‌ساید، که برقله کوه‌ها شهیر می‌ساید که به دره‌ها و رودها شهیر می‌ساید، که به قلعه درختها شهیر ساییده، به بانگ مرفها گوش فرادهنده است.

پرنده‌ای واقعی - که همان می‌رود (توتوم) خاندان زال بوده باشد - با گذشت زمان، چهره‌ای آن چنان اسرار آمیز به خود گرفته که صفات پرنده‌گان، آدمیان و خدایان را یکجا در خود جمع کرده است. همانند مرغان بر هوا اوج می‌گیرد، بسان آدمیان می‌اندیشد، سخن می‌گوید و چاره‌گری می‌کند، جادوگری ماهر است که با سوزاندن پرش بی‌درنگ ظاهر می‌شود و زخمی کشنده را در یک لحظه درمان می‌بخشد، همچون ایزدان آیین کهن، دارای نیروهایی بالاتر از قدرت بشر است و حتی در اوستا ایزد بهرام به آن تشبیه می‌شود. سیر تکاملی و اساطیری سیمرغ، پس از انتشار آیین اسلام نیز در اذهان ادامه می‌یابد، تا آنجا که در «منطق‌الطیر» لباس حقیقت مطلق را در بر می‌کند و نمودار وحدت وجود می‌شود، و شیخ اشراق، آن را نمودار انسانهای حقیقی می‌داند که یکی پس از دیگری به زمین می‌آیند. علاوه بر این، بسیاری از شاعران پارسی‌زبان مضمون‌هایی زیبا از حالات خیالی سیمرغ به وجود آورده‌اند که به اندازه گمان‌ها درباره سیمرغ، گوناگون است و دست‌یابی بان‌ها، مستلزم تحقیق در همه دیوانهاست.

هدف بنده آنست که با استفاده از مطالبی که درباره این پرنده سرزمین اساطیر گفته شده، تا آنجا که ممکن است سیمای آن را ترسیم کنم. بدین منظور سخن خویش را از روزگار بیدایش اوستا آغاز

کلمه‌ای که در این بخش به صورت «شاهین» ترجمه شده، در اصل «وارغن» بوده است مرحوم پورداود در حاشیه ترجمه یشت‌ها اشاره کرده است که برخی از مستشرقان این کلمه را ترجمه نکرده‌اند. دارعستتر پنداشته است که منظور از این مرغ، «کلاغ» است اما میان اوصاف این مرغ و کلاغ، مناسبتی وجود ندارد. «لومل» آن را «شاهین» دانسته و در ترجمه نیز به همین صورت آورده است پورداود چنان که خود اشاره کرده، به پیروی از ترجمه «ولف» این مرغ را «شاهین» دانسته و افزوده است: «بنا بر تعریفی که از این مرغ شده، شکی نمی‌ماند که از آن يك نوع مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده است (۳)».

این بیان با ویژگی‌هایی که در بخش‌های ۳۶ و ۳۵ بهرام یشت برای مرغ وارغن بر شمرده شده کاملاً سازوار است، چه در آنجا نیز اهورا مزدا در پاسخ زردشت - که روشی ابطال جادوگری را پرسیده بود - چنین گفته است: «پیری از مرغ وارغن بزرگ شهریجوی این برادر به تن خود بعال با این بر، ساحری دشمن را باطل نما؛ کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد، هیچ مرد توانایی او را نتواند کشت و نه او را از جای بدر تواند برد. آن بسیار احترام، بسیار فرنیصیب آن کس سازد، آن او را پناه بخشد، آن بر مرغگان مرغ» (۴). می‌بینیم که این اوصاف نمی‌تواند در وجود يك پرنده معمولی مانند کلاغ مصداق داشته باشد بلکه با آنچه درباره سیمرخ در افسانه‌ها و بویژه در شاهنامه آمده، کاملاً مطابقت دارد و مادر جای خود به شرح این مطلب خواهیم پرداخت.

### نگاهی به ژرفای حقایق

مرغی این گونه - که در اوستا از آن سخن می‌رود - البته وجود خارجی ندارد اما می‌تواند نشانه و رمزی از معانی دیگری باشد که بازنگرند اساطیر بدین صورت تجسم یافته است. چنان که پورداود در حاشیه ترجمه یشت‌ها آورده، «اوزیوس به نقل از فیلیوس بیلیوس از زبان زردشت گفته است که: «خدواند راسری است مانند شاهین». اما یواوستا به جمله‌ای چنین بر نمی‌خوریم که اهورا مزدا به عقاب یا مرغ شکاری دیگری تشبیه شده باشد. این امکان وجود دارد که فیلیوس با اوصافی که از اهورا مزدا بر می‌شمارد، از «سر عقاب» معنایی مجازی و بسیار عالی اراده کرده باشد «ولاید مرغی که نقل می‌کند همان است که در اوستا به صورت سن آمده و در تفسیر پهلوی اوستا، سیمرخ نیز به «سن» (۵) ... گمان می‌رود که منظور از «سر عقاب» هوش یا نیروی مندی بوده باشد زیرا در نزد اقوام ژرمن، عقاب نشانه قدرت بوده است. ایرانیان و رومیان قدیم برداشتی‌های خود نقش عقاب داشته‌اند. در روزگار ما نیز می‌بینیم که نشانه کشور آلمان، عقاب است و در کشور روسیه نیز پس از انقلاب کمونیستی، نقش عقاب نمودار قدرت و حکومت بوده است (۶).

در اساطیر هندی تشبیه خدایان به عقاب سابقه دارد زیرا در کتاب‌های مذهبی برهمنان برخی از خدایان چون «ایندرا» و «آگنی» به عقاب مانند شده‌اند در «اریکودا» - که کهن‌ترین اسطوره هندیان به‌شمار می‌رود - نیز «سوم» (= هوم) به عقاب تشبیه شده است.

با این اوصاف، آیا سیمرخ در حقیقت همان شاهین، عقاب یا کلاغ (!) بوده است؟؟ پاسخ این سؤال بروشنی بر ما آشکار نیست اما

سیمرخ و وارغن با اوصاف درنا در افسانه‌های چین مقایسه می‌کند و می‌گوید در اساطیر چین پرنده‌ای به نام «سین‌هو» (Sien-Ho) بسیار مورد توجه است و نقشی معجز آسا دارد و این همان «درنا» است که «دوره» در کتاب خود موسوم به «پژوهش‌هایی درباره خرافات در چین» خلاصه‌ای از اعتقادات کهن چینیان را درباره آن آورده است (۸). کویاجی عقیده دارد که توجه به داستان‌هایی که درباره درنا در چین نقل شده است، و تطبیق آنها با مواردی معین از بهرام یشت می‌تواند در فهم عبارات و بی‌پردن به سرچشمه اوصاف سیمرخ بسیار نمر بخش‌گردد. مثلاً در بند سی و نهم بهرام یشت آمده است که «وارغن» دارای آن نیرو و دلیری است که گردونه‌های فرمانروایان و فرمانروان و ازادگان و ناموران را با خود می‌کشد که گردونه کاووس را با خود می‌کشد...»

اکنون خواننده از خود می‌پرسد که چگونه ممکن است پرنده‌ای گردونه پادشاهان را حرکت دهد اما اثر به داستانی از اساطیر چین توجه کنیم؛ مساله کاملاً روشن می‌شود. در سال ۶۶۰ (ق م) سرزمین یکی از فرمانروایان چین به نام «وئی - ای-توئوک» مورد تاخت و تاز و حشیان قرار گرفت. «توئوک نسبت به درنا احترام فراوان قائل بود و از این رو چند تایی از این پرنده را در میدان رزم همراه برده بود و روی ارابه خود جای داده بود. رزم آوردن که از اعتقاد توئوک به درنا بی‌خبر بودند، هنگام دربر کردن جوش و رزم افزار، به شوخی گفتند: (به پیش سرداران درنا ما، بدون شما چگونه می‌توانیم درگیر نبرد شویم) این رزم آوردن گستاخ همچنان که سزاوار بودند، مقلوب شدند (۹).

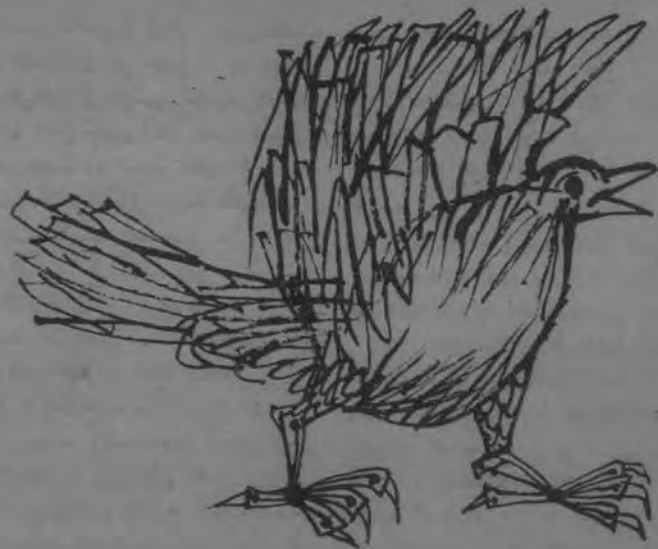
نتیجه این که «درنا» یشتیان کسانی است که به نیروی جادویی اعتقاد داشته باشند. براساسی که نقش درنا در این داستان تا چه اندازه به نقش سیمرخ در داستان خاندان زال همانند است!

در بند سی و نهم «بهرام یشت» چنین آمده است: «روی یالهای نیرومند وارغن، اسپن نو و شتری سر مست و فایقی که در رودخانه‌ها می‌بیماد، جلی داد»

بی‌تردید معانی ظاهری این عبارت، روشن نیست و تنها استنباطی که از آن می‌توان کرد قدرت بیش از حد و خارق‌العاده این مرغ است اما اگر کویاجی معتقد است که به کمک اساطیر چین می‌توان ریشه این سخنها را به دست آورد زیرا «در اساطیر چین می‌خوانیم که درنا از همه دوندگان و روندگان، تندتر و شتابان‌تر است. همین پرنده است که پهلوان «سننارو» را یکنشبه به جزیره‌ای که گیاه درمان بخش در آن می‌دهد و در آن سوی اقیانوس قرار دارد، می‌برد و بازمی‌گرداند. همچنین در اساطیر چین از چاودانگان چین که از دریاهای گلرند، می‌بینیم که درنایی همراه فایق آنان پرواز می‌کند و در یک نبرد بزرگ، پهلوان «ان-او-وو» شاد و پیروز سوار بر یک درنا می‌شوند (۱۰).

اکنون به کمک آن چه از اساطیر چین نقل شد، تا حدودی، به معنای «اسب نو و شتر سر مست و فایق» می‌توان پی برد، اما تطبیق این مطالب با سیمرخ شاهنامه و حامی خاندان زال نیز کاملاً امکان پذیر است و در برخی از عبارات شگفت آور جمله «درنا از همه دوندگان و روندگان تندتر و شتابان‌تر است» بهترین تعبیر برای بیان طی‌الارضی سیمرخ است که چون برش را آتش می‌زنند بی‌درنگ از هر نقطه جهان که باشد، حاضر می‌شود.

درنا افسانه‌های چین، «پهلوان سننارورا» یکنشبه به جزیره‌ای که گیاه درمان بخش در آن می‌روید و در آن سوی اقیانوس قرار دارد، می‌برد و بازمی‌گرداند. سیمرخ نیز پس از نخستین نبرد رستم و اسفندیار، یکنشبه، رستم را به کنار دریا می‌برد و پس از راهمایی او در انتخاب چوب‌تر باز می‌گرداند. نکته شگفت‌آور دیگر اینست که برخی از کتاب‌های پهلوی مانند بندهشن و نیز در اوستا درخت هروی سپ تخمک (بابه تعبیری: همک بز شک) در میان دریای فراخکرت جای دارد و با نکته‌ای که درین اسطوره چینی از جزیره‌ای که گیاه درمان بخش دارد - بیان شده، کاملاً سازوار است. کویاجی معتقد است که این قسمت از بند ۴۱ بهرام یشت که



می‌گوید: «مرغوسن فلل کوهها را می‌پوشاند، بدان‌سان‌که ابرها کوهها را فرامی‌گیرند»، اشاره‌ای است به پرواز «کله‌های بزرگ درنا از فراز کوهها» و این ساله به نظر او: موجب گردیده است که یکی از «بلندترین کوههای چین» «کوه سرود درناها» نامیده شود. همچنین در داستانهای پهلوانی چین آمده است که درناها در یکی از جنگها، گوهی را «با نیروی عظیم پروازشان» تسخیر کردند. (۱۱)

نقش سیمرغ و درنا در اساطیر ایران و چین و نیروی جنگاوری آنها، بی‌اختیار انسان را به یاد کلام خدای اندازد و حمله‌شکوهمند برندگان سوره فیل یعنی «طیر ابابیل» را به خاطر می‌آورد که توانستند دشمنان خدا را از پای آورند: (و خداوند مرغان ابابیل را بر سر آقان فرستاد تا آن سیاه را با سنگهای «سجیل» سنگ باران کردند. آن‌گاه نوحی آنان را همانندعلفی - که در زیر دندان حیوان نرم شود، خرد کردند». (۱۲)

گویاجی عقیده دارد که موضوع کشیدن ارایه‌ها و بردن پهلوانان که در اوستا به وارغن نسبت داده شده انعکاسی است از باروهایی که (در بخش‌هایی از آسیا) هنوز وجود دارند. «چون چهلین می‌نویسد که در سال ۱۷۴ میلادی تاتارهای ناحیه کرانسویکوسک و شامی‌ها بسیار اطمینان بدومی‌گفتند که هنگام فرارسیدن پاییز هر دنیایی یک‌بلد در چین را بریشت می‌گردد و به سرزمین‌های گرم می‌برد روستا نشینان مصر نیز تا این اواخر معتقد بودند که درنا و کلاک‌ها هنگام کوه پرندگی‌ها خود همراه می‌برند. اصولاً این یک اعتقاد قدیمی است که برفندگان کوچک در هنگام مهاجرت سالیانه، بریشت درناها و کلاک‌ها می‌نشینند». (۱۳)

گویاجی که کوشیده است تا اساطیر ایران و چین را با هم مقایسه کند، می‌گوید: برخی از صفاتی که در اوستا به «مرغوسن» و «وارغن» نسبت داده شده، با صفاتی که در افسانه‌های چین به «ققتوس» مربوط می‌دانند، قابل تطبیق است و می‌توان برای تفسیر این عبارات در اوستا از صفات ققتوس یاری جست، مثلاً در بند بیست و یکم بهرام یشت آمده است که: «اوست که در تنگنای کوهها شهر می‌ساید، اوست که بر ستیخ کوهها شهر می‌ساید، اوست که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها شهر می‌ساید. اوست که بر فراز درختان شهر می‌ساید و به بانگ مرغان گوش فرامی‌دهد». در اساطیر چین نیز «ققتوس در فواره‌ای از آب ذلال تن شویی می‌کند، از فراز کوه «گون لون» می‌گذرد و شامگاهان در غارهای صخره‌ای «دان» می‌آرامد بسیار دیر اتفاق می‌افتد که این پرند بیلند پرواز تا روی زمین فرود آید و اگر چنین کند، بی‌درنگ همه پرندگان سر تعظیم در برابر او فرود می‌آورند». (۱۴)

چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم: در بند سی و هشتم بهرام یشت درباره وارغن صفاتی بدین گونه آمده است: «کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر باخود دارد، هیچ مرد توانایی او را نتواند کشت و نه او را از جای به درتواند برده، آن بسیار احترام، بسیار فرنیصیب آن کس سازد، آن‌اوستا پناه بخشد، آن‌پرمرغان مرغ».

نظیر این عقیده، موضوع «سایه‌های» و خجستگی آن است که به اعتقاد ایرانیان موجب قدرت و سلطنت می‌شود گویاجی، نویسنده کتاب آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، در این مورد هم مطالب همانندی را که در افسانه‌های چین درباره ققتوس ذکر شده، شاهد آورده است:

«این اساطیر چین، ققتوس آشیانه خود را روی بام قصر های بسیاری از شاهنشاهان چین می‌ساخت. پره‌های ققتوس تابان پایه او شدند بود که شاهزاده «جانگ - گواو» یکی از هشت جاویدان مشهور، پری از ققتوس را همراه خود می‌برد». (۱۵)

دلیل دیگری - که بیوستگی این مرغ را با سیمرغ نشان می‌دهد موضوع بیدایش آتش است که بنا بر افسانه‌های چین «ققتوس، این مرغ زبونی از میوند آتش با «سی‌ان» زاده شده است (۱۶) و می‌بینیم که به احتمال قوی بین جزء سن و سی در اوستا و اساطیر چین همبستگی لغوی موجود است که در غیر این صورت هم نمی‌توان همانندی ظاهری این دو اسم را انکار کرد.

نویسنده کتاب آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان کوشیده است تا وجوه اشتراک یا تشابهی میان اوصاف سیمرغ و وارغن ایرانیان یا مرغ صبح و مرغ تندر در اساطیر چین نیز ارائه دهد که از نقل و تفسیر آن‌ها در می‌گذریم (۱۷).

### پرند های انسان صفت

بعضی از صفت هایی که در اوستا، کتابهای مذهبی پهلوی و شاهنامه به سیمرغ نسبت داده شده، کاملاً رنگ انسانی دارد مانند چاره‌گری، پزشکی یا سخن گفتن: که برای پی‌بردن به سرچشمه این صفات هم باید از کتاب اوستا بدین‌ترین و استوارترین سند موجود ایران سودجوییم. قبلاً گفتیم که جزء اصلی سیمرغ در اوستا «سن» است اما در اوستا این نام دوبار در مورد انسان به کار رفته است:

نخست در بخش ۹۷ فروردین یشت به این نام بر می‌خوریم: «فروهر با کدین سن پسر اهوم ستوت راهی ستاییم، نخستین کسی که با صد نفر پیرو در این زمین ظهور کرد». (۱۸) در بخش ۱۲۶ فروردین یشت نیز

از يك خانواده به نام سنن ياد شده است و به احتمال قوي ، همين شخصيت

روحاني است که در وجود سيمرغ افسانه‌اي نيز حلول کرده و با آن آميخته است و شايد به همين دليل ، فرهنگهاي فارسي ، «سيمرغ» را نام حکيم و دانايي دانسته‌اند مثلا در برهان قاطع چنين آمده است: «سيمرغ به معنای نام حکيمي است که زال در خدمت او کسب کمال کرد».

در بند پنجم فصل ششم از کتاب هفتم «دينکرد» آنجا که از دستوران سخن مي‌گويد درباره سنن چنين آمده است که سننه صد سال پس از ظهور دين زودشت متولد شد و دو سيست سال پس از ظهور دين در آندشت او نخستين پيرو مزدديسانست که صدسال زندگي کرد و با بصديت از مريدان خویش بهرروي زمين آمد. در بند هفدهم از فصل بيست و چهارم کتاب نهم دينکرد نيز سننه از شاگردان زودشت معرفي شده است.

آميختگي صفات يك انسان معين با حالات يك مرغ در اساطير چين هم سابقه دارد . آن گونه که در کتاب آيين‌ها و افسانه‌هاي ايران و چين باستان آمده است «نا» برنده (سي-ان-هو) از پيوستگي تخيلي آن مرغ با (سي-ان) گوشه نشين - که به نيروي گياه زندگي بخش در شمار جاويدانها درآمده گرفته شده است . در سراسر چين شهرت دارد که (سي-ان-هو) صدها و هزارها سال زيبست ميکند . نويسندگان اين پرنده را به صورت مرغی که بويژه با (سي-ان) جاودانه همگامي مي‌کند و گردونه ها را شتابان مي‌سازد ، توصيف مي‌کنند . هميشه اين پرنده شوکه مند با پارسيان بزرگوار ، چندان نژديک است که گاه آن پارسيان به صورت اين پرنده دگرگون مي‌شوند و گاه اين پرنده به پيکر پارسيان درمي آيد (۱۹) در روزگار کهن ، موبدان علاوه بر امور روحاني و ديني ، شغل پزشکی را نيز دارا بودند . انعکاس همين امر است که سيمرغ به گاه زادن رودايه دستور مي‌دهد تا موبدي را براي جراحي او فراخوانند . گمان مي‌رود : صفات دومانگري که در اوستا به پره‌اي مرغ وارغن نسبت داده شده و نيز صفت درختي که سيمرغ بر آن آسيان دارد ، مآخذ اژهمين شخصيت انساني بوده باشد .

### کوه آسمان سيمرغ:

در کتاب اوستا اصولا از کوهي به عنوان جاياکه سيمرغ نام برده نشده بلکه آسيان سيمرغ بر درخت «وسپو بيش» در ميان درياي فراخکوت دانسته شده است (۲۰) اما در بسياري از کتابهاي ادبي فارسي ، کوه قاف و در شاهنامه ، البرز کوه محل آسيان سيمرغ معرفي شده است و شيخ شهاب ، از هر دو مفهوم درخت و کوه استفاده کرده است . تعبيرات و تعريفهاي که در کتابهاي گوناگون درباره قاف ذکر شده بيشتر آميخته با خيال و افسانه است . در کتاب زهد القلوب چنين مي‌خوانيم : «در معجم البلدان مستورا است که [قاف] کوهي عظيم است که بگرد دنيا برآمده ، از او تا آسمان مقداريک قامت است ، بلکه آسمان براو مطبق است و سوره قاف اشاره بدوست . و جرسش از زهد است و کبودي هوا از عکس لون اوست و ماورای آن ، عوالم و خلائق فراوانند که حقيقت حالشان غير از خدای تعالی ندانند . و در بعضي تفاسير گويد که از زمره است و در عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده که همه بيخ کوهها بدو پيوسته است ، چون حق سبحانه را با قومي غضب بوده باشد و خواهد که بديشان زلزله فرستد ، فرشته را که بروکوه قاف موکل است ، افکند - و العهدة على الراوي - و چون کوه قاف را اصل کوهها نهاده اند ، افکند - و العهدة على الراوي - و چون کوه قاف را اصل کوهها نهاده اند ، اگر چه اين عقل دور است ، اين قدر شرح آن نوشتن در خود بوده» . (۲۱) «کازيميرسکي» در باره کوه قاف مي‌گويد: «گويند عقابان آسيان دارد و هم گويند مراد جبال قفقاز و قيق است ، و شايد ماخوذ از قاف قاز ، تلفظ يوناني قفقاز ، است» (۲۲) .

در فرهنگ شاهنامه کوششي به عمل آمده است تا تشابه لفظ «قاف» با «کوفه» - که در پهلوي به معنای کوه است - خاطر نشان شوند بدین ترتيب که حرف کاف «کوفه» در طول زمان به شکل قاف درآمده

و خود کلمه «قاف» شده باشد (۲۳) . در فرهنگ برهان قاطع نيز شرحي درباره قاف آمده است که ارزش تحقيقي ندارد : «نام کوهي است مشهور و محيط است به ربع مسکون ، گویند پانصد فرسنگ بالا دارد و بيشتر آن در ميان آب است و هر صبح چون آفتاب بر آن افتد شعاع آن سبز مي‌نمايد و چون منعمس گردد ، کبود و اين مي‌بايد غلط باشد ، چه ، در حکمت مبرهن است که لون ، لازم اجسام مرکبه است و بسيط را از لون بهره نيست . و همچنين به برهان ثابت شده است که ارتفاع اعظم جبال از دو فرسنگ و نيم زياده نمي‌باشد - و اله اعلم» .

در «مهذب الاسماء» مفهوم کوه قاف با کوه البرز در اساطير کهن تقريبا يکسان بيان شده است : «کوهي است گرداگرد زمين گرفته» و همين مطلب همراه با توضيحاتي بيشتر در معجم البلدان هم وجود دارد چنانکه گذشت .

در «بندهشن» راجع به پديد آمدن البرز کوه چنين آمده است : «زمين از نازش اهر يمن بر خود لرزيد و از اين لرزش ، کوهها پديد آمدند نخست دو رشته کوه اصلي رست : يکي البرز که پيرامون نيمکره شايسته زندگي زمين است و يه آسمان پيوسته است دوم کوه تيرک يا تيرک البرز که سطح نيمکره شمالي را به دو بخش مي‌کند» (۲۴) .

در تحريدهاي زاداسيرم نيز مطلبي بدین گونه ديده مي‌شود : «به شش هزار سال همه و همه کوهها جز البرز فرجام يافتند . البرز نسا هشتصد سال همي رست به دو سيست سال تا به ستاره پايه دو سيست سال تا به ماه پايه ، به دو سيست سال تا به خورشيد پايه و به دو سيست سال تا به آسمان زيرين است» (۲۵) .

### مقام مذهبي البرز کوه :

البرز کوه در آيين زودشتي ، کوهي مقدس است زيرا که جاياکه بعضي از ايزدان دين زودشت ، گياهان مقدس و رودهاست و نيز بوغ تراژوي و ش - که کارهاي بندگان را بدان مي‌سنجند - بر البرز کوه قرار دارد .

در مهر يشت در خصوص جاياکه ايزد مهر مطلبي بدین شرح ديده مي‌شود: «مهر يکهزار گوشي و ده هزار چشم دارد . او در بلای البرز کوه زيبست مي‌کند ، او هرگز به خواب نمي‌رود» . (۲۶) همين موضوع با شرحي بيشتر در بخشي ديگر از مهر يشت آمده است : «مهر کاخي بر فراز کوه هرا (HARA) بالبرز دارد ، جايي که در آن نه شب هست و نه تاريکي ، نه سرما هست و نه گرما ، نه بيماري هست و نه مرگ» (۲۷) .

ايزد سروش نيز که در يشت يازدهم بهترين حامي درماندگان شناخته شده است - کاخي بر فراز البرز دارد : «سروش بر فراز البرز کاخي با يکهزار ستون که به خودي خود روشن است و ستار نشان» . (۲۸) .

البرز علاوه بر اين که جاياکه ايزدان بشمار مي‌رود ، حدفاصل دنياي خاكي و جهان مينوي است . در بندهشن در اين مورد چنين نوشته شده است : «گويند به نامه دين که چکاد ، قله اي هست يکهزار مرد بلای ميان ميان گيهان که چکاد دائيتي خوانند که بوغ تراژوي رشن ايزداست . نيقي اي به بن کوه البرز به سوي باختر (= شمال) و نيقي اي به سر کوه البرز بسوي نيمروز دارد ، بر ميان آن چکاد دائيتي ايستد . بدان ميانه جاي نيقي تيز ، شمشير و ادا ايستد (= قرارداد) که او را نه نيزه بلای ، دراز او بهنا است . آن جاي ايستند ايزدان مينوي که به مينوي روان برهيز گاران را به پاکيزه کنند» (۲۹) . بدین سان مي‌بينيم که پايه‌هاي «چينودبل» بر قله البرز کوه قرار دارد . در گزيده زاداسيرم ضمن تايد مطلب فوق ، چگونگي گذشتن روانها از قله البرز چنين شرح داده شده است : «(برسان روان را تا بن کوه البرز راه نمايند که ته بوغ است ، بر آن رودنا بر ترين جاي چکاد ، آن جا که آن تيغ تيز ايستد . پس اگر برهيز گار است ، آن تيغ تيز به پنهان بايستد ، آذر فرنيغ پيرو زگر ، تاريکي را از ميان برده آن ديوان به پيکر آنشي بدن تيغ گلراند و آن ايزدان مينوي

اورا پاکیزه کنند و به مینوی به دیگر یوغ نگراند تا به برترین جای البرز (۳۰) .

البرز کوه منبع پرکات ایزدی است که سرچشمه بیست و نوزده در آن قرار دارد ، رودهایی که «خوئیرس» این زادگاه دین زردشت و خاستگاه سوشیانس - رامشروب و آبادان می کنند. (۳۱) هوم گیاه مقدس که «سرور گیاهان است و بی مرگی را از اومی آرایند» «برالبرز کوه می دیند» (۳۲) فریدون آنگاه که از نرس ضحاک جادویه توشه ای برده شد ، البرز کوه او را پناه داد و تا در آنجا بود از گزند دشمنان در امان بود . زال را در نخستین روزهای تولد بردان البرز کوه نهادند تا طعمه درندگان شود اما سیمرغ ، او را به آشیان خود براج کوه برد و پرورش داد .

شگفتا : کوه سنگین و سرد ، پناهگاه مردان خدا و زندان نابکاران و اهریمنان است . پیامبر اسلام در کوه به پیامبری مبعوث می شود و کوه او را از شر دشمنان حفظ می کند موسی پیامبر بنی اسرائیل ، در کوه طور تجلی انوار خدا را مشاهده می کند و فرمان او را درمی یابد کوه ، اصحاب کعبه ، این مردان حق را قرنهای درخورد زنده نگاه می دارد . کوه ، ضحاک جادو را در دل خویش به زنجیر می کشد تا جهان از ستم او در امان ماند کوه ، جایگاه ایزدان آیین زردشتی است . کوه آشیان سیمرغ است . کوه پناهگاه فریدون و محل رشد اوستا کوه محل پیوستن کیخسرو - شاه پیامبر ایران باستان - به ایزدان پاک است ، کوه اله اقامتگاه خدایان یونان است و خلاصه سرچشمه هزاران اسطوره ، حماسه ، ایهام و زیبایی دیگر .

البرز کوه آن گونه که در اساطیر کهن زردشتی آمده است می تواند جایگاه سیمرغ باشد زیرا یک طرف آن به سوی نیمروز است و البته اگر به جستجوی حقایق برنیاییم ، پذیرفتن آن به عنوان کوهی اساطیری که مرکز آن همه افسانه و اعتقاد باشد ، عیبی نخواهد داشت اما هدف ما آنست که علاوه بر شرح نکات اساطیری در صورت امکان به سرزمین حقایق آن هم نیز سفر کنیم . (البته توجه دارید که البرز کوهی که از آن سخن می گوئیم ارتباطی به کوه البرز کنونی ندارد ) .

کوه دیگری که نام آن در اوستا و بعضی از کتابهای بهلولی ذکر شده ، «برسین کوه» است . این کوه ، هم از جهت تشابه لفظی آن باستان سیمرغ و هم از لحاظ جغرافیایی می تواند جایگاه سیمرغ باشد ، زیرا جزای از نام آن یعنی «سنن» بنام اوستایی سیمرغ «سنن» کاغلیکسان است . درگزیده های زاداسیرم چنین می خوانیم : «س از البرز ، برسین کوه بزرگتر از همه است . همانا «برسام کوه» نیز خوانند و شود که بنش اندر سیستان و سرش به مرز پارس به سوی خوزستان است» (۳۳) . ملاحظه می شود که حتی تغییر شکل یافتن برسین به صورت «برسام» هم نتوانسته است که رابطه این نام را با سیمرغ و بخاندان زال جدا کند . نام کوه ابارسین چنان که آقای دکتر مهرداد بهار در کتاب اساطیر ایرانی تذکر داده اند در ادبیات بهلولی به کوههای کرمان و فارس اطلاق می شود (۳۴) و نزدیکی آن هم از لحاظ جغرافیایی به سیستان قابل انکار نیست .

کویاجی در کتاب آیین ها و افسانه های ایران و چین باستان درباره کوه ابارسین و دیگر کوههای حدود سیستان چنین نوشته است : «تا تنها تاریخ قوم سکا بلکه جغرافیای سرزمین آنان نیز یادآور بهرام پشت و پرنده عظیم سنن است در منتخبات زاداسیرم و نیز در بندهشن از کوه ابارسن در سیستان نام برده می شود . مارکوآرت در یکی از عقلاآت آموزنده خود توضیح می دهد که ابارسن به معنی کوهی است که برنده سنن خود نمی تواند آن را ببیند . او این نظریه را از گفتار «هون نزنک» اقتباس کرده که گفته است ، بازاها خود نمی توانند بر فراز سلسله کوه ها به پرواز درآیند ، و نتیجه می آید که نام کوه ابارسن از این معنی مایه مقصود از باز در این تعبیر همان مرغوسنن است .

در سیستان همچنین به نام «بره - اوپری سنن» برمی خوریم که به دره های قندهار در جنوب کوه های اوپری سنن اطلاق می شود . با توجه به

این نامهای جغرافیایی سیستان است که می توان معنی راستین بندچهل و یکم بهرام پشت را دریافت ، آنجا که می گویند : بدانسان که ابر بارور و مرغوسنن کوهها را فرامی گیرند »

من گمان می برم که نام کنونی کوه «خواجه عمران» در سیستان از نام سنن مایه گرفته باشد . سنن در اساطیر متأخر ایرانی به صورت سین مرو در آمده و به اختصار «امرو» خوانده شده است . واژه عمران (=امران) که بخشی از نام کنونی کوه خواجه عمران را تشکیل می دهد جمع همان واژه «امرو» است ، و عنوان «خواجه» را نیز برای بزرگداشت برنده مقدس اساطیری همراه آن آورده اند .

قرنها پس از سقوط شاهنشاهی کهن ایرانیان ، هنوز بازمانده اعتقادات زردشتی در سیستان به چشم می خورد و جای آتشکده های دیرین را با افزودن واژه (شاه) به نشانه بزرگداشت نامگذاری می کنند چنان که آتشکده کهن گرو کوی را «گرکوشاه» می خوانند ، بنا بر این نامیده کوه معروف سیستان به نام برنده اساطیری مرغوسنن چندان شگفت نیست» (۳۵) .

نظریه کویاجی درباره کوه خواجه عمران اگرچه زیاد از عقل دور نیست ، صرفا یک استنباط شخصی است که از چندین فرضیه ترکیب شده است و به هر حال تا به اثبات نرسد ، صورت قطعی و علمی نخواهد داشت اما کوههای (بارسین) چه از لحاظ جغرافیایی و چه از جهت ارتباط لفظی برای سیمرغ مناسبتر به نظر می رسد و تازه این هم از حد یک فرضیه فراتر نمی رود .

### درخت آشیان سیمرغ

در بند ۱۷ از رنشت درباره آشیان سیمرغ اشاره ای آمده است : «اثر توهم ای رشن بالدر بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرت ریاست - آن درختی که دارای داروهای نیک و داروهای مؤثر است و آن را «ویسویشت» (=همه درمان بخش) خوانند و در آن تخمهای توله گیاهها نهاده شده است ، ما را به یاری می خوانیم» (۳۶) در همین بهلولی در خصوص درختی که بنا به روایات اساطیری ، آشیانه سیمرغ بر آن قرار دارد - توضیحات بیشتری داده شده است :

در بخش نهم از فصل ۱۸ کتاب بندهشن و ویسویشت به صورت «هماد بزشک» بزشک و داروها و درمان همه چیز آمده است . بورداود در حاشیه صفحه ۵۷۷ هج ۱ یستها چنین توضیح داده است که «ویسویشتی اوستا نام دارد بزشک بهلولی ، صفت درخت مذکور است . اسم خود آن درخت در کتاب بهلولی «هرویسپ تخمک» ضبط شده است یعنی درخت کلبه تخمهای گیاه ورستی .

در بندهشن ، فصل نهم ، نوشته شده است که «درخت هرویسپ تخمک در میان اقیانوس فراخکرت رویده است در کنار درخت گوگون دانمهایی از این درخت فرو می ریزد ، فرشته باران ، تشنه ، برگرفته با باران فرو می بارد» .

در بخش های ۲۷ تا ۲۹ فصل دوازدهم مینوی خرد این درخت با روشنی بیشتری معرفی شده است : «آشیانه سین مرو (= سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ تخمک که جدیدی (= ضد زند) خوانندش ، می باشد هر وقت که سیمرغ از روی آن برخیزد ، هزار شاخه از آن می روید و هر وقت که به روی آن فرود آید ، هزار شاخه از آن شکسته ، تخمهای آنها باشد و پراکنده می گردد . مرغ دیگری موسوم به چهروش تخمهایی که از هرویسپ تخمک فرو ریخته ، گردآوری نموده ، به جایی می برد که از آنجا تشرب برمی خورد . انواع و اقسام تخمها به واسطه وی با باران فرو می ریزد و گیاهان گوناگون می روید» . (۳۷)

چنان که می دانیم درختی - که در شاهنامه به سیمرغ مربوط می شود - درخت گز است و این درخت از لحاظ پزشکی امتیاز خاصی نداشته است و مادر بخش (مقایسه سیمرغ در اوستا و شاهنامه) به این موضوع خواهیم پرداخت .

از لحاظ ارتباط برندگان اساطیری با درختانی خاص ، در افسانه های چین نیز نظایری دیده می شود. کویاچی می گوید در افسانه های چین آمده است که «مرغ صبیح بخش اصلی و فعال خورشید را می بلعد و خود به پیکر پرندۀ سپا درمی آید و بر درخت «فوسنک» که در خاستگاه خورشید در میان دریای خاوری روئیده است، می نشیند» (۳۸) کویاچی، نویسنده کتاب آیین ها و افسانه ها در ایران و چین باستان، در اساطیر چین به جستجوی گیاهی پرداخته است که بتواند آنرا با درخت «هماک ژشک» یا «جدیش» که خواص درمانگری دارد تطبیق دهد و به گفته خود «در این راه چندان سرگردان» نشده است زیرا در افسانه های کهن چین گزارش های بسیاری درباره درختی به نام «سیان» آمده است که در کرانه های دریای چین و جزایر آن می روید و مردان پارسا (سیان)، اکسیر جاودانگی را از آن به دست می آورند .

در شاخسار برخی از درخت های سیان، آشیانه درنا (= سیان سو) قرار دارد و در ناروان این درختها و گاه روان صنوبرهای کهن بنداشته شده است و گمان برده اند که این پرندۀ می تواند آدمیان را به پیکری دیگر در آورد. علاوه بر این ، کاملترین پیوستگی میان این درخت و درنا و مردان پارسا وجود دارد : نام درخت: سیان، نام مردان پارسا نیز: سیان ، و نام درنا: سیان هو است .

افسانه های درنا (سیان سو) چنان با افسانه های این درختان کهن ماندگار در آمیخته که درنا پرندۀ جاودانگی شناخته شده است . از این رو حتی در دوران کنونی نیز درنا در نزد چینیان نشانه آسمانی جاودانگی به شمار می آید چنان که بر بدنه نقاشی ها ، تصویر درنا را به عنوان نماد جاودانگی و انتقال به جاویدان نقش می کنند (۳۹) کویاچی پس از مقایسه این مواد با اساطیر ایران چنین نتیجه می گیرد:

« با توجه به این اعتقادات چینیها درباره درنا - نماد جاودانگی مانی توایم در ایام چگونگی ایرانیان ساکن نواحی خاوری- که چندان دزرازیچین زندگی نمی کردند - به این گونه باورها می رویدند که بره های پرندگان زخمها را درمان خواهد کرد و نیروی زندگی به کسان خواهد بخشید و طلسمها خواهد شکست . اعتقادات مربوط به درنا- که روزگاری آن اندازه در چین و ایران رواج داشته - حتی در روزگار مانیز اندکی نرفته است در برخی از نواحی هندوستان و ژاپن و اطراف افریقا و آلبانی و قزاقستان بقایای این باورها به چشم می خورد» (۴۰)

در اوستا و کتابهای پهلوی همبستگی با همانندی لفظی میان سیمرغ ، یک شخص روحانی و کوه آپارسین دیده می شود زیرا در گوته سه نام جزء (سین موجود است).

برخی از محققان پنداشته اند که خاصیت درمانگری سیمرغ یا وارغن از کیفیت درخت آشیان سیمرغ گرفته شده است، چون صفت این درخت در اوستا به صورت ویسوییش آمده است یعنی: همه را درمان بخش ، و در کتابهای پهلوی ، هماک ژشک یعنی: پزشک و درمان همه چیز . آقای دکتر اسلامی در کتاب «داستان داستانها» همین تعبیر را آورده اند (۴۱) که به جای خود قابل قبول است اما در این مورد نباید رابطه و آمیختگی سیمرغ را با فروهر با کدینی- که در اوستا هم نام اوست- نادیده گرفت زیرا او بندگان علاوه بر امور دینی ، به کارهای پزشکی و درمانی نیز می پرداخته اند .

درخت آشیان سیمرغ در آثار سهوردی، شیخ اشراق ، به صورت درخت طوبی تغییر شکل یافته است که در جای خود از آن گفتگو خواهیم کرد.

درباره دریای فراخکرد که بر اساس روایات اساطیر مذهبی ، درخت آشیان سیمرغ در وسط آن جای دارد - به ذکر روایت از گزیده های زاد اسپرم و بندهش بسنده می کنیم :

«فراخکرد» به سوی نیمروز (= جنوب) به کناره البرز فرساز ایستاده است» (۴۲) «چون ایژد تیشتر بر زمین یاران آورد، یاد آن را تا سمرقند به جای جای زمین راند و دوسوی نیمروز ، دریای فراخکرد در کنار البرز پدید آمد که یک سوم این زمین را در بردارد» (۴۳) این دریا - که بزرگترین دریای جغرافیایی متون کهن دینی زردشت است - با دریاچه هامون در سیستان به هیچ وجه قابل تطبیق نیست مگر آن که به مجموع اقیانوس هند و اقیانوس کبیر اطلاق شود که باز هم بی اشکال نخواهد بود.

### از آسمان به زمین

بی گمان بشر ابتدایی، پیش از هر چیز با طبیعت و آن چه که در پیرامون او وجود داشته، رابطه برقرار کرده است و همین رابطه ساده، نخستین اندیشه های مذهبی وی را قوام بخشیده است انسان از همان دوران های اول زندگی، احساس می کرد که در طبیعت بی جان، غریب وارها شده است و از همین رو به محدودۀ این باور گام نهاد که جهانی برتر ازین عالم خاکی وجود دارد که مسکن اصلی انسان بوده است و اثر و شاهد این معنا حتی در انواع سومری نیز دیده می شود. آنگاه انسان برای آن که از رنج غربت خویش بکاهد ، در دامان طبیعت به جستجوی چیزهایی پرداخت که گمان می کرد آنها هم به دنیایی دیگر بستگی دارند . شاید بشر با دیدن سنگریزه های زیبا در میان انبوه شن های بی اندام گمان می کرد که شاید درین سنگهای زیبا، نیرویی ناشناخته وجود دارد که آنها را از دیگر سنگها ممتاز و مشخص ساخته است . بدین جهت اعتقاد بشر به نیروهای مختلف و مثلا نیروهای مخصوصی که هنوز هم کسانی آنها را برای دفع چشم زخم به کار می برند، شکل گرفت اما در محدوده جمادات باقی نماند مثلا اعتقاد به وجود نیروهایی بالاتر از طبیعت در درختان کهنسال - که آب و هوای خودشان و مرکب و زندگی دوباره شان در هر سال برای فرزندان آدم شکفت آور بوده است و حتی در روزگار ما هم فراوانند درختانی که از اشک درویندان برگی یافته اند و از قفل و بارچه دخیلشان، نادی ...

برندگان این موجودات زیبا که به اعماق آسمان نیز بر می کشند، از همان عهد کهن پیام آور شادبها یا نوحه گرسوها شناخته شده اند و بسی خانواده ها بوده اند که درختی خاص یا مرغی معین را در زندگی خود موجب خجستگی دانسته اند بدان ارج نهاده اند .

سیمرغ در اوستا که به هر حال مرغی بوده است- درنا یا غیر آن- برای خاندان زال و شاید قوم سکاها همین نقش را داشته و در اصطلاح «درو» آنها بوده است (۴۴) این موضوع باز هم در اساطیر ایران و دیگر کشورها سابقه دارد مثلا مادر ایندرا در اساطیر هندی گاوی بوده است و در اساطیر ایران نیز فریدون را گاوی می پرورد و زال در کتاب سیمرغ پرورش می یابد و شاید علاوه بر آن که مرغی توتم این خاندان بوده- زال به وسیله موبدی که در کوه پرستشگاهی داشته- پرورش یافته است اما در افسانه ها ، این پرورش به سیمرغ نسبت داده شده است آن گاه با گذشت زمان، صفات این موبد - که اتفاقا همان سیمرغ بوده و ما این موضوع را قبلا بررسی کردیم - با خواص درختی که سیمرغ بر آن جای داشته و نیز قدرت و تیز پروازی آن با اعتقادات اولیه بشر در باره نیروهای مافوق طبیعت سیمرغ بهم آمیخته و همه این صفات را یکجا به سیمرغ باز بسته است. به عبارت دیگر در ابتدا رابطه ای معنوی و فکری با طبیعت بوجود آمده و زیربنای تعبیرهای بعدی را در داستانها به وجود آورده است تا آنجا که این نیرو در شاهنامه در برابر فرّه ایژدی صف آرای می کند و مادر بخش «بررسی نظریه مند که» بیشتر بدین موضوع خواهیم پرداخت .

( پایان بخش نخست )

- ۱- ترجمه یشتها از مرحوم پورداد ج ۱ ص ۵۷۵ - ضحنامطالبی  
که در اشتقاق و تحول کلمه سیمرغ بیان شده از نظریه پورداد اقتباس  
شده است .
- ۲- ترجمه یشتها ج ۱ ص ۱۲۴-۱۲۵
- ۳- ترجمه یشتها ج ۱ ص ۱۲۴-۱۲۵ - پاورنی .
- ۴- ترجمه بخش‌های مربوط به اوستا جز قسمت‌هایی که کویاجی  
آورده از ترجمه یشتها اثر پورداد گرفته شده است .
- ۵- ترجمه یشتها ج ۱ ص ۳۹
- ۶- ترجمه یشتها حاشیه ص ۲۹-۴۰
- ۷- آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان نوشته جی- سی-  
کویاجی، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه ۱۳۵۳ ص ۵۴ از این پس در  
باورقی از این کتاب برای اختصار با نام «آیینها و افسانه‌ها» یادخواهیم  
کرد .
- ۸- آیینها و افسانه‌ها ص ۳۷
- ۹- آیینها و افسانه‌ها ص ۲۷-۳۸
- ۱۰- آیینها و افسانه‌ها ص ۳۸
- ۱۱- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۰
- ۱۲- قرآن ، سوره ۱۰۵ فیل آیات ۲ تا ۵
- ۱۳- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۱-۴۲
- ۱۴- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۲
- ۱۵- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۲
- ۱۶- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۲
- ۱۷- ایضا برای اطلاع بیشتر رک ص ۴۵-۴۴
- ۱۸- ترجمه یشتها ج ۱ ص ۸۲ ج ۲ ص ۵۷۳
- ۱۹- آیینها و افسانه‌ها ص ۳۹
- ۲۰- ترجمه یشتها ج ۱ ص ۵۷۳-۵۷۴
- ۲۱- لغتنامه دهخدا ذیل (قاف)
- ۲۲- ایضا لغتنامه دهخدا ذیل (قاف)
- ۲۳- فرهنگ شاهنامه نوشته دکتر رضازاده شفق به کوشش آقای  
شعایی، ذیل (قاف)
- ۲۴- بندهشن ص ۵۷ به نقل از اساطیر ایران نوشته آقای دکتر  
مهرداد بهار چاپ بنیاد فرهنگ ایران
- ۲۵- اساطیر ایرانی ص ۲۶
- ۲۶- اساطیر ایرانی ص سی و شش
- ۲۷- اساطیر ایرانی ص ۱۳۲
- ۲۸- ایضا ص ۶۷
- ۲۹- از ص ۱۹۹ تا ۲۰۵ بندهشن به نقل از اساطیر ایرانی ص ۲۲۳
- ۳۰- گزیده‌های زاداسیرم به نقل از اساطیر ایرانی ص ۲۲۵
- ۳۱- اساطیر ایرانی ص ۲۵
- ۳۲- ایضا ص ۷۳
- ۳۳- گزیده‌های زاداسیرم به نقل از اساطیر ایرانی ص ۲۶
- ۳۴- اساطیر ایرانی ص ۲۱
- ۳۵- آیینها و افسانه‌ها ص ۵۴-۵۳
- ۳۶- ترجمه یشتها ج ۱ ص ۵۷۳-۵۷۴
- ۳۷- ترجمه یشتها ج ۱ ص ۵۷۷
- ۳۸- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۵
- ۳۹- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۶-۴۵
- ۴۰- آیینها و افسانه‌ها ص ۴۱
- ۴۱- داستان داستانها نوشته آقای دکتر محمدعلی اسلامی ص ۱۵۰
- ۴۲- گزیده‌های زاداسیرم به نقل از اساطیر ایرانی ص ۲۴
- ۴۳- بندهشن ص ۸۱ به نقل از اساطیر ایرانی ص ۲۶
- ۴۴- اساطیر ایرانی ص ۴۶ و ۴۷ و نیز آیینها و افسانه‌ها ص ۵۲

